

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۵، شماره ۱، بهار ۱۳۹۸
صفحات ۷۵-۹۱ (مقاله پژوهشی)

واکاوی فقهی اخبار اهل سنت از ساز و آواز در حضور پیامبر(ص)

محمد مهدی احمدی^{۱*}، علیرضا عسگری^۱، سید حسن عابدین کلخوران^۲، محمد رضا ذاکری هرندی^۳

۱. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، ایران

۲. استادیار و مدیر گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، ایران

۳. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۱؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۱/۱)

چکیده

در کتب روایی اهل سنت، احادیثی به چشم می‌خورد که ایشان بر مبنای آن به حلیت، بلکه استحباب استعمال برخی از آلات موسیقی حکم داده‌اند. در این نوشتار به نقد این احادیث پرداخته شده است. بیش از بررسی سندی، مدلول معنوی روایت مد نظر نگارنده بود. با توجه به برخی از تناقض‌ها در مدلول معنوی روایات که حتی با آرای جمهور فقهای اهل سنت ناسازگار هستند، می‌توان به این نتیجه رسید که حداکثر حکم قابل اخذ از این روایات، حلیت استعمال دف بدون حلقه و زنگ، آن هم فقط در مجلس زفاف است.

واژگان کلیدی

آلات موسیقی، آواز، دف، ساز.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

هر چند که جمهور فقهای اهل سنت به حرمت آلات موسیقی حکم داده‌اند، اما در کتب روایی ایشان روایاتی وجود دارد که از آن می‌توان حکم حلیت استعمال برخی از آلات موسیقی، همچنین تغنی و آوازه‌خوانی را اخذ کرد. در نوشتار در پیش‌رو به بررسی سه مورد^۱ از این روایات می‌پردازیم و بیشتر از حیث مدلول معنوی و اندکی از حیث سندی، این روایات را واکاوی خواهیم کرد:

حدیث اول) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَيْهَا وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عِنْدَهَا يَوْمَ فِطْرِ، أَوْ أَضْحَى، وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ تَضْرِبَانِ بَدُفَيْنِ، فَانْتَهَرَهُمَا أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " دَعْنَا يَا أَبَا بَكْرٍ، إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيدًا، وَإِنَّ عِيدَنَا هَذَا الْيَوْمَ (الشيبياني، ۱۴۲۱، ۱۴: ۲۱۶) "

احمدبن حنبل در مسند خود آورده است: عایشه نقل می‌کند که ابوبکر روز عید فطر یا عید قربان وارد خانه او شد، در حالی که پیامبر اکرم (ص) آنجا بودند؛ دو جاریه عایشه مشغول دف‌نوازی بودند که ابوبکر به آنان نهیب زد (و آنان را از این کار منع کرد) پس رسول خدا فرمود: «ای ابوبکر! ما را به حال خود رها ساز! همانا هر قومی عیدی دارند و این روز نیز عید ماست!».

همین روایت را بخاری و مسلم در صحیحین از طرق خود با اندکی تغییر آورده‌اند.

بخاری آورده است: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ أَبَا بَكْرٍ، دَخَلَ عَلَيْهَا وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَهَا يَوْمَ فِطْرِ أَوْ أَضْحَى، وَعِنْدَهَا قَيِّنَتَانِ تُغْنِيَانِ بِمَا تَقَاذَفَتُ الْأَنْصَارُ يَوْمَ بُعَاثٍ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مِزْمَارُ الشَّيْطَانِ؟ مَرَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: دَعُهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ، إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيدًا، وَإِنَّ عِيدَنَا هَذَا الْيَوْمَ (البخاری،

۱. با توجه به بررسی‌های انجام‌گرفته، این روایات پرتکرارترین روایات در کتب حدیثی اهل سنت هستند و فقهای مذاهب اربعه به آنها بسیار استناد کرده‌اند.

۱۴۲۲، ج ۵: ۶۷).

مسلم نیز نقل می‌کند: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا أَبُو سَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ أَبُو بَكْرٍ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ مِنْ جَوَارِي الْأَنْصَارِ، تُغْنِيَانِ بِمَا تَقَاوَلْتِ بِهِ الْأَنْصَارُ، يَوْمَ بُعَاثَ، قَالَتْ: وَلَيْسَتَا بِمُعْنِيَتَيْنِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَيْمَرُومُ الشَّيْطَانِ فِي بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ وَذَلِكَ فِي يَوْمِ عِيدِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيدًا، وَهَذَا عِيدُنَا» (النيشابوری، بی تا، ج ۲: ۶۰۷).

مسلم از طریقی دیگر با اندکی اضافات و تغییر باز هم آورده است: حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَيْلِيُّ، وَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى، وَاللَّفْظُ لِهَارُونَ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنَا عَمْرُو، أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، حَدَّثَهُ عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ، تُغْنِيَانِ بَعَاثَ، فَاضْطَجَعَ عَلَيَّ الْفِرَاشِ، وَحَوْلَ وَجْهِهِ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَانْتَهَرَنِي، وَقَالَ: مِزْمَارُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «دَعَهُمَا»، فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزَتْهُمَا فَخَرَجَتَا، وَكَانَ يَوْمَ عِيدٍ يَلْعَبُ السُّودَانُ بِالدَّرَقِ وَالْحِرَابِ، فَأِمَّا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَإِمَّا قَالَ: «تَشْتَهَيْنَ تَنْظُرِينَ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَأَقَامَنِي وَرَاءَهُ، خَدَى عَلَيَّ خَدَّهُ، وَهُوَ يَقُولُ: «دُونَكُمْ يَا بَنِي أَرْفَدَةَ» حَتَّى إِذَا مَلَلْتُ، قَالَ: «حَسْبُكَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاذْهَبِي» (النيشابوری، بی تا، ج ۲: ۶۰۹).

روایت از حیث سند نزد اهل تسنن بسیار قوی است. در روایت احمد، دو جاریه مشغول دفزنی هستند و در روایات مسلم و بخاری مشغول تغنی! در تمام نسخه‌ها، ابوبکر بر جاریه‌های عایشه برمی‌آشوبد، اما پیامبر اکرم(ص) او را از این کار با الفاظی چون «ان لکل قوم عید و لنا عید» و امثالهم منع می‌کند.

در این روایات نه تنها پیامبر اکرم(ص) سکوت اختیار نکرده‌اند که بتوان این عمل را حمل بر تقریر کرد، بلکه ابوبکر را از ممانعت و اعتراض به این اعمال بازداشته‌اند؛ استفاده از «دعنا» یا «دعهما» یعنی «ما را به حال خود بگذار» یا «آنها را به حال خود رها کن»، نه تنها می‌تواند دلالت بر جواز داشته باشد، بلکه با اضافه شدن عبارات «لکل قوم عید و ...»

حتی می‌توان از استحباب این امور در اعیاد سخن به میان آورد.

در اینجا با چند عنوان روبه‌رو هستیم:

- دف‌نوازی؛

- تغنی؛

- تغنی همراه با دف‌نوازی؛

- تغنی همراه با دف‌نوازی زنان برای مردان.

با توجه به این عناوین باید به نکات زیر توجه کنیم:

- علمای اهل تسنن معمولاً ضرب دف را چنانچه زن برای زن (و همچنین برخی چنانچه مرد برای مرد) و در مجلس عروسی (و همچنین برخی در اعیاد، مراسم‌های سرور و فرح و ختنه‌سوران) باشد، جایز می‌دانند. در کتب فقهی اهل تسنن عبارت «الدف الذی یلعب به النساء» بسیار دیده شده است (الطرابلسی، ۱۴۱۲، ج ۴: ۹ - ۶).

- حرمت تغنی و استماع آن جزو مسلمات نزد علمای سنی است (الجزیری، ۱۴۲۴، ج ۲: ۴۱)؛ غنا تعریف خاص خود را دارد^۱ و به نوع خاصی از آوازخوانی اطلاق می‌شود و با این توجیه که اشعار "بما تقاذفت الانصار یوم بعث" بوده، آنچه واقع شده است را از تعریف خارج نمی‌کند. شارح مسلم در توجیه این عمل، آوازخوانی جاریه‌ها را انشاد دانسته است (النیشابوری، بی‌تا، ج ۲: ۶۰۷) و حال آنکه انشاد اگر حلال باشد، چیزی غیر از غناست.

- علمای اهل سنت بر حرمت تغنی همراه با آلات لهوی تأکید ورزیده‌اند.^۲

۱. لُغْنَاءٌ - بِالْكَسْرِ وَالْمَدِّ - لُغْنَةٌ اسْمٌ مِنَ التَّغْنَى، وَلَهُ مَعَانٍ مِنْهَا: مَا طَرِبَ بِهِ مِنَ الصَّوْتِ وَالسَّمَاعِ، وَرَفَعَ الصَّوْتِ، وَالتَّطْرِيبُ، وَالتَّرْتُّمُ بِالْكَلامِ الْمُؤَزَّوْنَ وَغَيْرِهِ وَيَكُونُ مَصْحُوبًا بِالمُوسِيقَى وَغَيْرِ مَصْحُوبٍ (گروهی از نویسندگان، ۱۴۰۴ تا ۱۴۲۷، ج ۳۱: ۲۹۴).

۲. به‌عنوان نمونه: وَذَكَرَ فِي الشَّفَا الْجَمَاعَ عَلَى كُفْرٍ مَنِ اسْتَحَلَّهُ (الغناء)، وَفِي الْمُسْتَوْعِبِ وَالتَّرْغِيبِ وَغَيْرِهِمَا: يَحْرُمُ مَعَ آلَةٍ بَلَّا خِلَافٍ بَيْنَنَا (برهان‌الدین ابواسحاق، ۱۴۱۸، ج ۸: ۳۱۰).

- ابوبکر با عباراتی چون ابزمور الشیطان فی بیت رسول الله و ... از این عمل قبیح در خانه رسول خدا یاد می‌کند! او این عمل را منافی با شئون رسول خدا و بیت او می‌داند و قطعاً چنین واکنشی ناشی از پیشینه‌ای است که ظاهراً العیاذ بالله خود رسول خدا به آن توجه ندارد! این سنخ از روایات چه‌بسا در صدد فضیلت‌تراشی برای خلیفه اول باشند.

- پیامبر اسلام چگونه می‌تواند جواز یک عمل حرام را آن هم به این بهانه که روز عید است، بدهد؟ این عمل بیشتر به واکنش عامی می‌ماند که در صدد بهانه‌ای برای حلال کردن حرام خداست! قطعاً حرمت و حلیت افعال تابع مفاسد و مصالحی است؛ چگونه می‌شود که یک عمل حرام در یک یا چند روز خاص حلال بشود؟ مثلاً بگوییم دروغ و غیبت حرام است، اما در روز عید حلال می‌شوند! آیا چنین چیزی ممکن است؟

- اگر قائل به جواز دف‌نوازی مرد برای مرد هم باشیم، دف‌نوازی زنان در برابر مردان یا آوازه‌خوانی زنان برای مردان را چگونه توجیه می‌کنیم؟^۱

حدیث دوم) حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حُرَيْثٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي بُرَيْدَةَ، يَقُولُ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ مَعَارِيزِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ سَوْدَاءُ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ نَذَرْتُ أَنْ رَدَّكَ اللَّهُ سَالِمًا أَنْ أُضْرَبَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالذُّفِّ وَأَتَغَنَّى، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ كُنْتَ نَذَرْتَ فَاضْرِبِي وَإِلَّا فَلَا. فَجَعَلَتْ تَضْرِبُ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عُمرُ فَالْقَتِ الذُّفَّ تَحْتَ اسْتِهَا، ثُمَّ قَعَدَتْ عَلَيْهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمرُ، إِنِّي كُنْتُ جَالِسًا وَهِيَ تَضْرِبُ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ، فَلَمَّا دَخَلَتْ أَنْتَ يَا عُمرُ أَلْقَتِ الذُّفَّ (الترمذی، ۱۹۹۸، ج ۶: ۶۲).

ابوبریده نقل می‌کند که رسول‌الله برای یکی از غزوات از مدینه خارج شد و زمانی که

۱. اهل تسنن با استناد به همین روایات، به اباحه غنا در ایام عید حکم داده‌اند!

بازگشت، جاریه سیاهی خدمت حضرت رسیده است و گفت: ای رسول خدا نذر کرده بودم که اگر خداوند سالم و سلامت شما را به ما بازگرداند در حضور شما دف‌نوازی کرده و آواز بخوانم! پس رسول خدا در پاسخ او گفت اگر نذر کردی، بزن! اما اگر نذر نکردی، این کار را نکن! جاریه شروع به دف زدن کرد که ابوبکر داخل شد و او همچنان ادامه داد؛ سپس علی داخل شد و او همچنان ادامه داد؛ سپس عثمان داخل شد و او همچنان ادامه داد؛ اما هنگامی که عمر داخل شد، جاریه را دف را گرفته و زیر خود گذاشت و روی آن نشست. در این حال رسول خدا گفت: ای عمر، شیطان هم از تو بترسد، او می‌نواخت من بودم، ابوبکر داخل شد، علی داخل شد، عثمان داخل شد و او همچنان ادامه می‌داد؛ اما تو آمدی و او دف را زیر خود گذاشت!

این روایت را محمدبن عیسی ترمذی (متوفی ۲۷۹ ق) در الجامع الصحیح یا همان سنن خود نقل کرده است. ترمذی از محدثان پرکار اهل سنت به‌شمار می‌رود که مشایخ متعددی از جمله بخاری، ابوداود سجستانی و احمدبن حنبل را ملاقات کرده و از آنان اخذ حدیث کرده است. اما تأثیرگذارترین استاد وی، بخاری بوده؛ به‌نحوی که پس از مرگ بخاری در خراسان کسی غیر از ترمذی جای او را پر نکرد. ترمذی را اولین کسی دانسته‌اند که اصطلاح «حسن» را در مورد احادیث استفاده کرده است؛ پیش از وی محدثان، احادیث را ذیل دو عنوان صحیح و ضعیف تقسیم می‌کردند. ترمذی ذیل هر حدیثی که ذکر و صحت و ضعف آن را نیز بیان کرده است (معارف، ۱۳۸۹: ۱۴۷ - ۱۴۶).

وی حدیث فوق‌الذکر را حسن، صحیح و غریب توصیف کرده است. اما ذکر چند نکته در این مجال ضروری خواهد بود:

- اولاً: دف‌نوازی و تغنی زنان در حضور مردان آن هم در یک جمع عمومی! به ضرس قاطع می‌توان گفت هیچ‌یک از فقهای اهل سنت خود نیز قائل به جواز چنین مجلسی نیستند و پیش‌تر نیز به این موضوع پرداخته شد!

۱. اهل تسنن در جواز دف‌زنی مردان برای مردان نیز با هم اختلاف دارند. (گروهی از نویسندگان، ۱۴۰۴ تا

۱۴۲۷، ج ۳۵: ۳۳۸؛ گروهی از نویسندگان، ۱۴۰۴ تا ۱۴۲۷، ج ۳۸: ۱۷۰)

- ثانیاً: نذر جاریه سیاه پوست؛ طبق این روایت پیامبر می فرمایند: «چنانچه نذر کردی انجام بده، والا فلا!».

اهل تسنن، اقسامی را برای نذرها بیان کرده اند: نذر الطاعه، نذر اللجاج، النذر المکروه، نذر المعصیه، نذر المباح، نذر المستحیل، نذر المبهم و ...

نذر المعصیه: یعنی نذر کند عملی را انجام دهد که شارع آن را نهی کرده است، متعلق نذر از مصادیق عصیان در پیشگاه خداوند باشد؛ مثل نذر شرب خمر، نذر قتل یا نماز در حال حدث و نذر المباح و نذر المکروه هم به همین ترتیب تعریف می شوند.
به گزیده‌ای از آرای مذاهب اربعه در ادامه اشاره می شود:

- مالکی‌ها

مالکی‌ها نذر مباح را مباح می دانند؛ در نذر مکروه نیز قائل به الغای کراهت به دلیل احتیاط در ادای نذر هستند. اما در نذر محرم از سه احتمال سخن گفته اند:

۱. ناذر عالم به تحریم باشد: در چنین حالتی مستحب است که عمل (غیر محرمی) را انجام دهد که از جنس مندور باشد؛ مثلاً نذر کرده است در روز عید فطر روزه بگیرد، این روزه را در روز دیگری بگیرد؛

۲. جاهل به تحریم باشد: در چنین حالتی قضای (مثلاً روزه) نه واجب است نه مستحب؛

۳. دچار ظن باشد: در این حالت برخی قائل به وجوب قضا هستند؛ برخی قائل به عدم وجوب (الجزیری، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۳۰).

- حنفی‌ها

در نذر مباح قائل به این هستند که نذر منعقد نمی شود، التزام ناذر به نذر صحیح و وفای به نذر لازم نیست. در نذر حرام نیز بر این باورند که نذر صحیح نیست و چنین نذری منعقد نمی شود، اما ناذر باید کفاره یمین بدهد (گروهی از نویسندگان، ۱۴۰۴ تا ۱۴۲۷، ج ۴۰: ۴۹).

– شافعی‌ها

در نذر حرام نظری چون احناف دارند (الجزیری، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۲۹).

شافعی نذر مکروه را بر دو قسم تقسیم می‌کند:

۱. مکروه عارضی: در مکروه عارضی قائل به صحت و لزوم وفای به نذر است.

۲. مکروه ذاتی: در مکروه ذاتی نیز دو رأی وجود دارد؛ گفته شده است که نذر منعقد شده و وفای به آن لازم است و گفته‌اند منعقد نمی‌شود مگر اینکه قادر به انجام دادن آن باشد (یعنی خوف ضرر یا فوت حقی وجود نداشته باشد)، در غیر این صورت نذر منعقد نمی‌شود و وفای به آن لازم نیست (الجزیری، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۲۹).

از دیدگاه شافعی نذر مباح نیز منقسم بر دو قسم است:

۱. مثل اینکه بگویند گوشت نمی‌خورم یا شیر می‌نوشم و امثالهم؛ در اینجا دو رأی وجود دارد: یکی اینکه باید به نذر وفا کند و گرنه باید کفاره بدهد؛ یکی اینکه نذر او منعقد نمی‌شود و بالتیجه لزومی به ادای آن نیست و این قول راجح است؛

۲. مثل اینکه بگویند اگر وارد خانه شدم برای خدا بر من است که فلان کار را انجام دهم. در این حال یا باید کفاره قسم بدهد یا اینکه فعل منذور را انجام دهد (الجزیری، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۲۹).

– حنابله

حنبلی‌ها نذر حرام را صحیح و منعقد می‌دانند، اما ادای آن را حلال نمی‌شمارند. به عقیده ابن‌قدامة، از علمای حنبلی، چنین فردی باید کفاره یمین بدهد (المقدسی، ۱۳۸۸، ج ۱۰: ۴). حنابله نیز در نذر مباح، ناذر را مخیر به کفاره یا ادای نذر می‌دانند و در نذر مکروه، حکم به استحباب ادای کفاره یمین کرده‌اند و چنانچه ناذر فعل مکروه را انجام دهد، کفاره‌ای بر او نیست چرا که وفای به نذرش کرده است (الجزیری، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۳۰).

نظری بر آرای فقهای مذاهب اربعه انداخته شد تا به این سؤال برسیم که دفزنی و تغنی‌زن در مقابل مردان، ولو به شکرانه سلامتی رسول خدا، چه حکمی داشت که پیامبر از

جاریه سیاه پرسید: «نذر کردی؟ اگر نذر کردی، بزنا!» دف‌زنی و تغنی زن برای مردان از معاصی مسلم و انکارناپذیر است. آیا امکان دارد که به‌صرف نذر، پیامبر اجازه چنین کاری را صادر کند؟ وانگهی چنانچه این عمل مباح یا مکروه باشد، باز هم در ادا یا عدم ادای آن علمای اهل تسنن با یکدیگر اختلاف دارند؛ برخی قائل به عدم انعقاد و عدم صحت چنین نذری (نذر مباح و نذر مکروه) شده‌اند؛

- رابعاً: ترمذی ذیل عنوان «باب فی مناقب ابی حفص عمر بن الخطاب رضی الله عنه» این روایت را نقل کرده است. ترس جاریه از عمر، ترس شیطان از عمر، یا ترس جاریه از عمر به خاطر عملی که در حال انجام دادن آن است، سبب چنین منقبتی برای خلیفه دوم شده است؟ بررسی چنین روایاتی از یک‌سو، نشان می‌دهد که چنین اعمالی در ظروف و شرایط زمانه پیغمبر اکرم(ص) هم افعال مطلوبی به‌شمار نمی‌رفته‌اند و از سوی دیگر، در عین برخورد برخی از صحابه با چنین اعمالی، پیغمبر رویکرد مسامحه‌کارانه‌ای را از خود نشان می‌داده است؛

- خامساً: مرحوم محدث طبرسی در اعلام الوری مشابیه این حدیث را در مورد ورود پیامبر از مکه به مدینه آورده است که مضمون آن دف‌نوازی زنان بنی‌نجر پیش پای پیامبر به هنگام ورود به مدینه است (الطبرسی، ۱۴۱۷: ۱۵۸).

در آنجا خود مرحوم طبرسی تصریح می‌کند که این روایت را از دلایل النبوه بیهقی نقل کرده؛ بیهقی نیز این حدیث را از انس بن مالک آورده است. در مورد انس بن مالک باید به دو نقل مهم اشاره کرد:

- شیخ صدوق در خصال از امام جعفر صادق(ع) نقل کرده است که سه نفر بر پیامبر(ص) کذب و افترا بستند که یکی از آنها انس بن مالک بود (صدوق، ۱۴۰۳: ۱۹۰).

- شیخ مفید در ارشاد روایتی نقل می‌کند دال بر اینکه امیرالمؤمنین علی(ع) وی را نفرین کرده است (مفید، ۱۴۱۳، ج ۱: ۳۵۱).

به‌نظر نمی‌رسد که حدیث چنین فردی اتکاشدنی باشد؛ وانگهی تبلیغات پیامبر در مکه بیشتر ناظر بر مسائل اعتقادی و اخلاقی است و هجرت به مدینه، نقطه عطفی در آشناسازی

مردم با فروع دینی و احکام شرعی به‌شمار می‌رود، همچنانکه آیات حکمی قرآن بیش از آنکه مکی باشند، مدنی هستند. به هر حال احکام به‌صورت تدریجی به پیروان آیین تازه اسلامی آموزش داده شد و بعید نیست که عملی در ابتدای هجرت حلال بوده است و با گذر زمان حرام شده باشد. این قضیه نیز در صورت گذر از ضعف جدی و عدم وثاقت مالک بن انس، شاید از همین سنخ احکام باشد که بعدها نسخ شده است.

حدیث شماره سه) حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ إِسْحَاقَ، أَنبَأَ مُحَمَّدُ بْنُ غَالِبٍ، ثنا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ، أَنبَأَ وَكَيْعُ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي بَلَجٍ يَحْيَى بْنِ سُلَيْمٍ، قَالَ: «قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ حَاطِبٍ: تَزَوَّجْتَ امْرَأَتَيْنِ مَا كَانَ فِي وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا صَوْتٌ - يَعْنِي دُفًّا - فَقَالَ مُحَمَّدٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَصَلُّ مَا بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ الصَّوْتُ بِالذُّفِّ» هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخْرَجْ لَهُ» (النیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۲: ۲۰۱).

محمد بن حاطب جمعی نقل می‌کند که رسول الله (ص) فرمود: «فصل بین حلال و حرام در عروسی نواختن دف و ایجاد صداست!»

این حدیث را احمد (الشیبانی، ۱۴۲۱، ج ۲۴: ۱۸۹)؛ نسایی (النسائی، ۱۴۲۱، ج ۶: ۱۲۷)؛ ترمذی (الترمذی، ۱۹۹۸، م، ج ۲: ۳۸۹) و ابن ماجه (القزوینی، بی‌تا، ج ۱: ۶۱۱) با طرقی مشابه نقل کرده‌اند؛ اما مدلول معنوی آن چندان روشن نیست. مراد از دف معلوم است، اما اینکه منظور از صوت در اینجا آواز خوانی است یا اعلان نکاح، روشن نیست! چه اینکه گروهی این صوت را اعلان نکاح دانسته‌اند (الشیبانی، ۱۴۲۱، ج ۲۴: ۱۸۹)؛ اینکه مراد در حدیث، حلیت دف‌نوازی است و حرمت آواز خوانی به ذهن نزدیک‌تر می‌رسد، به هر حال اهل تسنن با تمسک به این حدیث به‌شدت بر استحباب دف‌نوازی در مراسم عروسی تأکید ورزیده‌اند.

اگرچه این حدیث را کثیری از محدثین اهل سنت نقل کرده‌اند، بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند، هرچند که حاکم تصریح می‌کند که این حدیث طبق شروط بخاری و مسلم صحیح است.

شکل دیگر این حدیث که علمای اهل سنت از آن در وهله اول اباحه، سپس استحباب

دفنوازی در مراسم عروسی را استنباط کرده‌اند، آنجاست که برخی از صحابه از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده‌اند که فرمود: «أَعْلِنُوا النِّكَاحَ وَاضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالْغُرْبَالِ» (العنکی، ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۹، ج ۶: ۱۷۰) و افزوده‌اند «الغربال یعنی الدَّفُّ». در اینجا ذکر سه نکته ضروری به نظر می‌رسد:

اولاً: دفی که در این روایات از آن یاد شده، با دف امروزی متفاوت است.

بر این معنا کثیری از فقها تأکید ورزیده‌اند:

- عثمان بن علی بن محجن البارعی، فخرالدین الزیلعی الحنفی در کتاب فقهی معروف خود یعنی «تبيين الحقائق شرح كنزالدقائق» تصریح می‌کند:
«الْمُرَادُ بِالذَّفِّ مَا لَا جَلَّاجِلَ لَهُ» (الزیلعی، بی تا، ج ۲: ۹۶).
وی بر این باور است که مراد از دف آن چیزی است که جلاجل یعنی رنگ و حلقه ندارد.

- شمس‌الدین ابوعبدالله محمدبن محمدبن عبدالرحمن الطرابلسی المغربي، معروف به الحطاب الرعینی المالکی نیز به نقل از قرطبی می‌گوید:
«لَمَّا اسْتَنْتَى الدَّفَّ فِيمَا ذَكَرْتَاهُ مِنَ الْمَوَاضِعِ: وَلَمْ يَلْحَقْ بِذَلِكَ الطَّارَاتُ ذَاتُ الصَّلَاصِلِ وَالْجَلَّاجِلِ لِمَا فِيهَا مِنْ زِيَادَةِ الْإِطْرَابِ» (الطرابلسی، ۱۴۱۲، ج ۴: ۷).

این عالم مالکی در مورد جواز دفنوازی در عروسی تأکید می‌کند که محل بحث در مورد دفوفی نیست که دارای زنگ و حلقه هستند، چرا که آنها بسیار طرب‌انگیز به‌شمار می‌روند.

- ابوالمعالی برهان‌الدین محمودبن احمد بخاری حنفی در «المحیط البرهانی» می‌گوید:
«الدَّفُّ الَّذِي يَضْرِبُ فِي زَمَانِنَا هَذَا مَعَ الصَّنَجَاتِ وَالْخَلَاخِلَاتِ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مَكْرُوهًا، وَإِنَّمَا الْخِلَافُ فِي الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ فِي الزَّمَنِ الْمَتَقَدِّمِ» (البخاری الحنفی، ۱۴۲۴، ج ۵: ۴۰۱).

صاحب‌المحیط البرهانی نیز تصریح می‌کند که دفی که در زمانه کنونی وجود دارد و دارای حلقه و خلخال است، حرام است. با توجه به سیاق بحث، مکروه را در اینجا نه بر معنای شرعی که باید بر معنای لغوی آن و در نتیجه حرمت حمل کرد.

- مصطفی البغا، شارح بخاری، نیز در شرح خود تأکید می‌کند: تضربان علی الدف الذی لا خلاخل فیہ! (البخاری، ۱۴۲۲، ج ۲: ۲۳). البغا در شرح تضربان که در روایت منقول توسط بخاری آمده است^۱، تأکید می‌کند که مراد از تضربان، نواختن دفی است که دارای زنگ نیست.

- مصطفی بن سعد بن عبده السیوطی معروف به الرحیبانی الحنبلی (متوفی ۱۲۴۳ هـ) نیز در موضوع آورده است:

«... أَوْ أَتَلَفَ نَحْوَ مِزْمَارٍ كَرَبَابٍ أَوْ طُنْبُورٍ أَوْ عُودٍ أَوْ طَبَلٍ أَوْ دُفٍّ بِصُنُوجٍ أَوْ حِلَقٍ، بِخِلَافِ دُفٍّ لَّا حِلَقَ فِيهِ وَلَا صُنُوجَ؛ فَإِنَّهُ يَضْمَنُهُ...» (الرحیبانی الحنبلی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۹۵).

این دانشمند حنبلی در باب اتلاف آلات لهوی قائل به عدم ضمان متلف است (بحث در ید غیرامانی است) و دف دارای حلقه و زنگ را نیز داخل در همین معنا می‌کند؛ اما در دفی که بدون حلقه و زنگ است، متلف را ضامن قلمداد می‌کند.

«... يُسْنُ إِعْلَانُ نِكَاحٍ وَيُسْنُ ضَرْبُ فِيهِ بِدُفٍّ مُبَاحٍ وَهُوَ مَا لَّا حِلَقَ فِيهِ وَلَا صُنُوجَ لِنِسَاءٍ وَ لِرِجَالٍ» (الرحیبانی الحنبلی، ۱۴۱۵، ج ۵: ۲۵۲).

در اینجا نیز اعلان نکاح با دف را مستنداً به حدیثی که پیش‌تر گذشت، سنت (مستحب) می‌داند و تأکید می‌کند که مراد از دف، دف بدون حلقه و زنگ است.

در کتب لغوی آنجا که به توضیح و تبیین شکل دف پرداخته شده نیز، بر این موضع تصریح شده است:

- الدف: بضم الدال، آله من آلات الموسیقی مستدبره کالغریبال لیس لها جلاجل یشد الجلد من أحد طرفیها (القلعجی، ۱۴۰۸: ۲۰۹).

دف به ضم دال، آلت موسیقی است که همانند غریبال گرد است و فاقد زنگ و حلقه بوده و روی آن از یک طرفش پوستی را می‌کشند. از اینجا وجه استفاده از غریبال در روایت

۱. روایت مربوط به دف‌نوازی و آوازخوانی جاریه‌های عایشه.

به جای دف نیز مشخص می‌شود؛ حقیقتاً دف بدون زنگ و حلقه شبیه غربال است.

- نقر: ضرب الطبل، ضرب بالدف ذی الجلاجل (آن دوزی، ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۰، ج ۱۰: ۲۸۶).

در توضیح فعل نقر به معنای نواختن آورده است: نواختن طبل، نواختن دفی که دارای جلاجل (زنگ و حلقه) است؛ ظاهراً اصل در دف نبود زنگ، حلقه و امثالهم باشد؛

- ثانیاً: در بسیاری از نقل‌ها «اعلنوا النکاح» به تنهایی ذکر شده است و قید دیگری ندارد. به عنوان نمونه می‌توان به مسند احمد (الشیبانی، ۱۴۲۱، ج ۲۶: ۵۳)؛ معجم الکبیر طبرانی (الطبرانی، بی‌تا، ج ۱۳: ۹۸)؛ مستدرک علی الصحیحین (النیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۲: ۲۰۰) اشاره کرد. سند این نقل از دیدگاه خود اهل تسنن نیز پذیرفتنی‌تر است؛

- ثالثاً: مشابه این روایت را علامه مجلسی در بحارالانوار به نقل از امالی شیخ الطائفه آورده است: «اخبرنا جماعه، عن ابی المفضل، قال: حدثنا الفضل بن محمد بن المسیب البیهقی قال حدثنا هارون بن عمرو المجاشعی قال حدثنا محمد بن جعفر بن محمد قال حدثنی عیسی بن زید بن داب اللیثی، عن صیفی بن عبدالرحمن بن محمد بن علی بن هبّار قال حدثنی ابی عن ابیه عن جدّه علی بن هبّار قال: اجتاز النبی (ص) بدار علی بن هبّار فسمع صوت دف فقال ما هذا قالوا علی بن هبّار عرس باهله فقال حسن هذا النکاح لا السفاح ثم قال (ص) اسندوا النکاح و اعلنوه بینکم و اضربوا علیه بالدف فجرت السنّة فی النکاح بذلک» (اصفهانى، ۱۴۱۰، ج ۷۶: ۲۶۱).

فارغ از اشکال‌های سندی که از دیدگاه فقهای شیعه به این روایت وارد است و کثیری از سلسله روایات آن مجهول به‌شمار می‌روند، مسئله اینست که مرحوم شیخ طوسی خود نیز قائل به حرمت مطلق دف است (الطوسی، ۱۳۸۷، ج ۴: ۲۰). البته چه بسا که وجه جمع

۱. نامی از فضل بن محمد بن المسیب، هارون بن عمرو المجاشعی، عیسی بن زید بن داب اللیثی و صیفی بن عبدالرحمن بن محمد بن علی بن هبّار در کتب رجالی به دست نیامده و محمد بن جعفر نیز میان پنج نفر مشترک است و تنها یک نفر از آنها (محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی) توثیق شده و بقیه توثیق نشده‌اند (رجوع شود به الموسوعة الرجالية المیسرة، ۱۴۲۴ ق، تألیف علی اکبر ترابی، تحت اشراف جعفر سبحانی، ج دوم، قم: مؤسسه الامام الصادق(ع)).

بین این روایت و نظر شیخ الطائفه در این باشد که مراد روایت از دف، غربال یا همان دف بدون حلقه، زنگ و امثالهم باشد و دفی که شیخ آن را مطلقاً حرام دانسته، دف واجد اجزا و ادوات پیش‌گفته باشد.

در نهایت، تمام آنچه از این روایت به‌دست می‌آید، این است که در صورت صحت آن، دف‌نوازی در عروسی (و نه مراسم شادی دیگری) از عموم حرمت آلات لهوی (که از جمله آنها خود دف است) خارج می‌شود. ضمن آنکه دف مورد گفت‌وگو، دفی است که فاقد زنگ، زنگوله و حلقه باشد.

نتیجه‌گیری

روایات مورد بررسی اگرچه از حیث سندی نزد اهل تسنن از جایگاهی پذیرفتنی برخوردار هستند، از حیث مدلول معنوی جدا از اینکه در پاره‌ای از اوقات با شئون نبی مکرم اسلام (ص) و بیت وحی سازگار نیست، حتی با آرای فقهای اهل سنت از مذاهب اربعه نیز قابل جمع به‌شمار نمی‌رود.

حداکثر حکمی که از این روایات می‌توان اخذ کرد، حلّیت استعمال دف بدون زنگ و زنگوله در مجالس عروسی است.

روایات مشابهی که در برخی از کتب روایی شیعه ذکر شده‌اند، به‌شدت ضعیف‌السند هستند و جمهور فقهای شیعه برای اخذ حکم به آنها توجهی نکرده‌اند.

کتابنامه

قرآن.

۱. آن دوزی، رینہارت پیتر (از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۰). تکملة المعاجم العربیة، جلد ۱۰، الطبعة الاولى، عراق: وزارة الثقافة و الاعلان.
۲. اصفہانی، مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۱۰ ق). بحار الأنوار، جلد ۷۶، الطبعة الاولى، بیروت - لبنان: مؤسسة الطبع و النشر.
۳. البخاری، محمد بن اسماعیل ابو عبد الله (۱۴۲۲ ق). الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه (صحيح البخاری)، جلد ۲ و ۵، الطبعة الاولى: دار طوق النجاة.
۴. البخاری الحنفی، ابوالمعالی برهان الدین (۱۴۲۴ ق). المحيط البرهانی فی الفقه النعمانی، جلد ۵، الطبعة الاولى، بیروت - لبنان: دارالکتب العلمیہ.
۵. برهان الدین ابواسحاق، ابراهیم بن محمد بن عبد الله (۱۴۱۸ ق). المبدع فی شرح المقنع، جلد ۱، الطبعة الاولى، بیروت - لبنان: دارالکتب العلمیہ.
۶. الترمذی، محمد بن عیسی بن سؤره بن موسی بن الضحاک (۱۹۹۸). الجامع الكبير (سنن الترمذی)، جلد ۲ و ۶، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
۷. الجزیری، عبدالرحمن (۱۴۲۴ ق). الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۲، الطبعة الثانية، بیروت - لبنان: دارالکتب العلمیہ.
۸. الرحبانی الحنبلی، مصطفى بن سعد (۱۴۱۵ ق). مطالب أولى النهی فی شرح غایة المنتهی، جلد ۴ و ۵، الطبعة الثانية: المكتب الإسلامی.
۹. الزیلعی الحنفی، عثمان بن علی (بی تا). تبیین الحقائق شرح کنزالدقائق، قاهره: المطبعة الكبرى الامیریہ، بولاق.
۱۰. الشیبانی، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد (۱۴۲۱ ق). مسند الامام احمد بن حنبل، جلد ۱۴، ۲۴ و ۲۶، الطبعة الاولى: مؤسسة الرسالة.

١١. شیخ صدوق (١٤٠٣ ق). *الخصال*، ج اول، قم: جامعه مدرسین.
١٢. شیخ مفید (١٤١٣ ق). *الارشاد*، جلد ١، ج اول، قم: مؤسسه آل‌البيت لاحیاء التراث الاسلامی (به مناسبت هزارة شیخ مفید).
١٣. الطبرانی، ابوالقاسم (بی‌تا). *معجم الكبير*، جلد ١٣، الطبعة الثانية، قاهره: مكتبة ابن تيميه.
١٤. الطبرسی، فضل‌بن حسن (١٤١٧ ق). *اعلام الوری باعلام الهدی*، جلد ١، الطبعة الاولى، قم: مؤسسه آل‌البيت لاحیاء التراث.
١٥. الطرابلسی المغربي، شمس‌الدین ابوعبدالله (١٤١٢ ق). *مواهب الجلیل فی شرح مختصر الخلیل*، جلد ٤، الطبعة الثالثة: دارالفکر.
١٦. الطوسی (١٣٨٧). *المبسوط فی فقه الإمامیة*، جلد ٤، الطبعة الثالثة، تهران - ایران: المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفرية.
١٧. العتکی معروف بالبزاز، ابوبکر احمد (از ١٩٨٨ تا ٢٠٠٩). *مسند البزاز (البحر الزخار)*، جلد ٦، الطبعة الاولى، مدینه منوره: مكتبة العلوم والحکم.
١٨. القزوينی، ابن ماجه أبو عبدالله محمد بن یزید (بی‌تا). *سنن ابن ماجه*، جلد ١، دارالاحیاء الكتب العربية.
١٩. القلعجی، محمد رواس؛ قنیبی، حامد صادق (١٤٠٨ ق). *معجم لغة الفقهاء*، الطبعة الثانية: دارالنفائس للطباعة و النشر و التوزیع.
٢٠. گروهی از نویسندگان (از ١٤٠٤ تا ١٤٢٧ ق). *الموسوعة الفقهية الكويتية*، جلد ٣١، ٣٥، ٣٨ و ٤٠، الطبعة الثانية، الكويت: وزارة الاوقاف و الشئون الاسلامیة الكويتية.
٢١. معارف، مجید (١٣٨٩). *تاریخ عمومی حدیث*، ج یازدهم: انتشارات کویر.
٢٢. المقدسی، أبو محمد موفق‌الدین (ابن قدامه) (١٣٨٨ ق). *المعنی*، جلد ١٠: مكتبة القاهرة.
٢٣. النسائی الخراسانی، أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب بن علی (١٤٢١ ق). *السنن الكبرى*، جلد ٦، الطبعة الاولى، بیروت: مؤسسه الرسالة.

۲۴. النیشابوری، ابو عبدالله حاکم (۱۴۱۱ ق). مستدرک علی الصحیحین، جلد ۲، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه.

۲۵. النیشابوری، مسلم بن حجاج (بی تا). المسند الصحیح المختصر بنقل العدل عن العدل إلی رسول الله(ص) (صحیح مسلم)، جلد ۲، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

